



چکیده:

شکی نیست که عقول بشر مستقلاً و بدون آنکه در این باره احتیاج به شرع داشته باشند، هجو و سب و لعن را حرام می‌شمارد و حکم به حرمتش ذاتاً از بدیهیات است و نیز از آنچه عقول بر آن تطابق دارند. حال چگونه است که در میان سخنان امام صادق (ع) به گفتاری از ایشان بر می‌خوریم مشهور به «حدیث باهتوهم» که شیعیان، برای منکوب کردن مخالفان خود، در طول تاریخ اسلام، بسیار به آن استناد جسته‌اند و عامی و عالم و محقق را از مسلمان و غیر مسلمان مورد تهمت و افتراء قرار داده‌اند. آنچه در پی می‌آید شرحی است بر این حدیث از علامه سید محمد جواد غروی از کتاب «فقه استدلالی در مسائل خلافی». علامه غروی در خلال بحث خود پیرامون این روایت، ثابت می‌کند که هم حدیث مجعول است و هم کلمه «باهتوهم» به غلط معنی شده است.

کلیدواژه‌ها: حدیث باهتوهم - سید محمد جواد غروی - شیخ انصاری - صاحب جواهر - سب و لعن - کفار - شیعه - اهل سنت

محمد، عن محمد بن الحسین، عن البنزطی، عن داود بن سرحان، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا رأيتم أهل البدع والريث من بعدى فأظهروا البراءة منهم وأكثروا من سبهم والقول فيهم والوقية و باهتوهم حتى لا يطمعوا في الفساد في الاسلام و يحذروهم الناس و لا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات.» (الكافي ۲: ۳۷)

بیان:

«والقول فيهم» یعنی: بما يشينهم و«الوقية» الغيبة «باهتوهم» أي جادلوهم و أسكتوهم و أقطعوا الكلام عليهم. (وافی، ج ۱، کتاب العقل و العلم و التوحید، ابواب العقل و العلم، باب البدع و الرأی و المقایس، ص ۲۴۵، حدیث ۱۸۲).

مواجهه با شیخ انصاری

وی می‌گوید:

«چهاردهم: غیبت، به ادله اربعه حرام است. از کتاب، قول خدای تعالی بر آن دلالت دارد که: وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حجرات ۱۲) وَإِنَّ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُحْمَةً (همزة ۱) لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (نساء ۱۴۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نور ۱۹).

و از اخبار نیز روایات بیشماری افاده این معنی را می‌کند...



سپس آنکه ظاهر اخبار، حرمت غیبت را به مؤمن اختصاص می‌دهد، پس اغتیاب مخالف جائر است. چنانکه لعن او نیز رواست. پس این توهم که عموم آیه، مثل بعضی از روایات، در خصوص مطلق مسلم است مردود است. و این به سبب ضرورت مذهب است. (یعنی از لوازم بقاء مذهب شیعه می‌باشد) عدم احترام ایشان و عدم جریان احکام اسلام بر ایشان، مگر اندکی، تا آنجا که نظم معاش مؤمنان (شیعه) بر آن متوقف است، مثل عدم انفعال رطوبتی که از آنها به (شیعه) برسد. و حلیت ذبائح ایشان و نکاح با آنها و حرمت خونشان، به حکمت دفع فتنه و فسادشان! زیرا در روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: **ان لكل قوم نکاحاً و مانند آن.** با آنکه تمثیل مذکور در آیه مختص کسی است که برادری او ثابت شده باشد (یا کل لحم اخیه) پس نسبت به کسی که تبری از او واجب است تعمیم داده نمی‌شود، و هر چه که باشد، بعد از ملاحظه اخبار وارده در موضوع غیبت و در حکمت حرمت آن، و در مورد حال غیر مؤمن از نظر شارع، اشکالی در مسأله نیست...

ما می‌گوییم:

عقول کافه خلق به قبح غیبت از مردم متفق است. واضح است که این عمل اضرار است به شرف و آبروی غیبت شونده. و فرقی بین خونها، و اموال و اعراض نمی‌باشد. پس حرمت تعدی به اعراض مردم به مانند حرمت دماء و اموال است. و نه در قرآن و نه در سنت، نفی حرمت از هیچ یک از آنها، نسبت به هیچ یک از آحاد بشر، از هر دین و مذهبی که باشد، نشده است، جز در چند مورد استثناء. پس غیبت و هجو و تهمت، به ضرورت عقول، برای احدی جائز نیست، چه مسلم و مؤمن باشد یا کافر و مشرک. در موارد استثناء، غیبت از مسلم و مؤمن هم جائز است، و در همان موارد عیناً برای غیر مسلم نیز جائز است. و این مطلب را به اثبات خواهیم رساند که وقتی غیبت و تهمت برای کافر و غیر مسلم جائز نیست، قطعاً برای مسلم مخالف، یعنی اهل سنت نیز جائز نمی‌باشد.

سپس می‌گوییم:

وقتی در این شکی نباشد که حرمت عرض و آبرو همانند حرمت خون و مال است، بلکه عرض از مال هم مهمتر است، پس همانگونه که خون و عرض کافر، به سبب کفرش، حلال نمی‌گردد، و این حکم از مستقلات عقلیه است، و اسلام دین جامع الهی است برای تأمین مصالح نوع، پس غیبت اهل کتاب، بلکه مطلق کافر، متفاوت از تبری از اوست. زیرا تبری از کافر، تبری از عقیده و عمل اوست. پس مؤمن تبری جوینده است از اعتقاد کافر و عمل طالح او، این کجا و خون و مال و عرض او کجا؟! دین حق چیزی را فقط برای مؤمن حلال نمی‌کند و چیزی را فقط برای او حرام نمی‌کند. بلکه نگاهش به همه خلق یکسان است. و غیبت فقط بدان سبب حرام شده است که از بین برنده عرض و شرف است. و اما آنچه را از اعمال ناشایست که کافر اظهار می‌کند، غیبت در مورد آن جائز است، همانگونه که نسبت به مسلمانان هم، در خصوص همان اعمال، غیبت جائز می‌باشد، و همچنین است ابطال عقیده او (در صورتی که باطل باشد) به ادله و حجج (یعنی مباحته).

خلاصه کلام آنکه تخصیص حرمت غیبت به مسلم، تخصیص بلا مخصص است. زیرا ادله حرمت آن عام است، و نه متصلاً و نه منفصلاً تخصیص ندارد. پس اگر چنانچه از مسلم، عدل و انصاف برای جمیع بشر، ظاهر شد، طبق فرمان خدا و سیره رسول عمل کرده است. همانگونه که خدای تعالی او را امر فرموده که:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (متحنه ۸ و ۹)

همین سیره، انگیزه جذب کفار به اسلام شد و آن را پذیرفتند و ایمان آوردند که این دین از طرف خدا است. و به دیده حبّ به آن نگریستند نه بغض و عناد. زیرا اگر غیبت آنها جائر شمرده می‌شد، نیکی به آنها و

اجراء قسط نسبت به ایشان متحقق نمی گشت، و عدم نیکی و قسط منجر به انتشار عداوت و بغضاء نسبت به مؤمنین و دینشان می گشت، و نتیجه چنین رفتاری، دوری مخالفان از اسلام و عدم قبول آن می شد. و نیز اینکه اسلام مصالح و منافع را برای پیروانش می خواهد و با هر کس که به آن ایمان نیاورد دشمنی می ورزد و حقوق انسان را ضایع می سازد، بناء بر این دین اسلام ناشر عدالت و قسط و محو کننده ظلم و عدوان، و حافظ حقوق بشر نیست.

پس بر هر فقیهی لازم است که در احکام دین امعان نظر کند، و تعصب در دین او را به جایی نکشاند که ضرر و فسادش متوجه دین و مسلمین گردد. به کتاب خدا بنگر که چگونه برای کفار سهمی از زکوت قرار داده تا تألیف دلهاشان کند و اسوه برای عمل مسلمانان و شرکاء ایشان در بیت المال قرارشان دهد. آیا با این حال خدای تعالی به مسلمانان اجازه می دهد که از آنان غیبت کنند و شرف و آبرویشان را ببرند و آزارشان دهند؟ حاشا لله و معاذالله!

اما از این شگفت تر، تجویز غیبت از مسلمانان و هجو و سب و لعن و اتهام آنهاست. ما از این دسته از فقهاء که این رفتار غیر اخلاقی و غیر انسانی و غیر قرآنی را جائز می شمارند می پرسیم دلیل آنها از کتاب و سنت و فطرت چیست؟

تعدادی از آیات کتاب را در پی هم می آوریم تا آنانکه اهل عبرتند و دارای قدرت بصیرت و ارباب آلبابند عبرت گیرند. ایشان در قبال آیاتی که مسلمانان را امر به مراعات عدل نسبت به کفار می نماید تا چه رسد به خود مسلمانها چه پاسخی دارند؟!

و اما لعن (دور باش و فاصله گرفتن) و براءت از اعداء عترت طاهره، بلاشکال است، یعنی از نواصب که بر دشمنی خود اصرار دارند و پای می فشارند. اما در میان اهل سنت، امروز حتی یک نفر را نمی یابیم که نسبت به اهل بیت نصب عداوت کرده باشد.

ملخص کلام آنکه بناء دین اسلام بر جذب است نه دفع، و بر صلح است نه جنگ، و بر عدل عام است نه ظلم، و بر تحصیل شروط اتحاد است نه تفرق و پراکندگی، چنانکه رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرموده:

الناس سَوَاسِيَةٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ. مردم چون دندانه های شانه برابرند.

و اما جنگ در اسلام منحصر به حالت ضرورت است، یعنی مسلمانها فقط حق دفاع دارند نه تعدی، و نه ابتداء به جنگ. باید دانست که این خطاء واضح از همین حدیثی ناشی شده که کلینی روایت کرده و اکنون مورد بحث ما ست و ذیلاً تکرار می کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اِذَا رَأَيْتُمْ اَهْلَ الْبِدْعِ وَالرَّيْبِ مِنْ بَعْدِي فَاطْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ اكْتَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ باهْتُوهُمْ. حتی لا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام.

هر گاه بعد از من با اهل ریب و بدعت مواجه شدید، از ایشان براءت جوید، و سخن ناروا و ناسزا درباره آنها بگوید و با آنان محاجه کنید تا مبهوت شوند و در فساد در دین اسلام طمع نکنند.

ما می گوئیم: اظهار براءت از اهل بدعتهای آشکار، از وظایف مؤمن است و چنین تکلیفی مندرج در عموم نهی از منکر است. و «وقیعه» به معنای اظهار عیب و ناسزا گویی و اغتیاب است. می گویند: وَقَعَ فِيهِ: یعنی به او ناسزا گفت و از او عیب جوئی کرد و غیبت او را نمود و «سب» تکرار است برای تأکید.

و حال آنکه همه اینها مخالف نص کتاب است، و همین موجب فساد حدیث می گردد. زیرا اساساً باید حدیث را به قرآن عرضه نمود، و این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که:

جَرَّاحَاتُ السَّنَنِ لَهَا التَّمَامُ وَ لَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَّحَ اللِّسَانُ



زخمهای شمشیر التیام می‌پذیرند اما آنچه را که زبان مجروح سازد التیام نپذیرد. درویده‌های زبان از اعظم اسباب انگیزش عداوت و ایجاد کینه و شکاف عمیق است بین برادران. پس چگونه است نسبت به اهل شرک و طغیان و اصحاب سائر ملل و ادیان. و اما رعایت عدل و احسان و حفظ زبان از غیبت و سب و بهتان، از اقوی وسائل ایجاد حسن ظن است که موجب حصول مودت و قربت می‌گردد و نتیجه آن توجه به حقائق اسلام و رقابت قرآن است. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

إِسْتَعْمَلِ الْعَدْلَ وَ احْذَرِ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ. فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُوذُ بِالْجَلَاءِ وَ الْحَيْفَ يَدْعُوا إِلَى السَّيْفِ (ق ۲۶۷)

عدل را بکار بند و از زورگویی و جور پروا کن، زیرا زورگویی موجب جلاء وطن می‌گردد و جور منجر به شورش و برکشیدن شمشیر می‌شود. و اما قرآن کریم:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (فصلت ۳۴ و ۳۵)

گفتگو با صاحب جواهر پیرامون هجاء

صاحب جواهر، بعد از بیان حرمت هجو مؤمن و استدلال به اجماع محصل و منقول، مضافاً بر ذکر آنچه بر حرمت ایذاء مؤمن و ظلم و هتک حرمت او دلالت دارد، و نیز حرمت ادخال نقص بر او، و دوست داشتن شیوع فاحشه در او، و غیبت از او، و تمسخر او، و نیز بیان حرمت مال و جان و آبروی او و مانند اینها، می‌گوید:

«همه اینها در مورد مؤمنین است. اما نسبت به مشرکان اشکالی ندارد، همانگونه که در جواز هجو و سب و لعن و شتم ایشان، تا جایی که قذف نباشد یا فحش، خلافی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله حَسَنان را امر فرمود تا مشرکین را هجو کند، و گفت: این عمل از تیرباران کردن بر آنها سخت تر است. آری! اگر از این عقیده خود بازگردند، باید این هجاء اگر در جایی ثبت شده است محو گردد. بناء بر وجوب محو کتابت هجو مؤمن، همانگونه که استاد (شیخ انصاری) در شرح خود بر آن تصریح کرده و گفته است: (و کسی که هجو مؤمن را در دیوان خود کتابت کند، کفایت محو بر او، و عدم پذیرش آن بر مردم واجب است، هر چند خالی از اشکال نیست). و در هر حال، ظاهر در این قضیه الحاق مخالفین به مشرکین است، به جهت اتحاد کفر اسلامی و ایمانی در این مسأله. بلکه شاید هجو آنها در منظر عام، تا جایی که تقیه نباشد، از افضل عبادت بندگان است. و از این برتر، غیبت از آنها است، همانگونه که سیره شیعه، از علماء و عوام ایشان، در همه دوره‌ها و شهرها، بر این عمل جاری بوده است آنقدر که کتب خود را مملو از این کلمات کرده‌اند. نزد شیعه این عمل از افضل طاعات و اقرب قُرَبات است. پس شگفت نیست اگر مدعی تحصیل اجماع در این مسأله بشویم. بلکه حتی ممکن است مدعی شد که این از ضروریات مذهب است تا چه رسد از یقینیات. و غریب از مقدس اردبیلی و ظاهر کلام خراسانی در کفایه است که: ظاهر، عموم ادله تحریم غیبت، از کتاب و سنت، برای مؤمنین و غیر ایشان می‌باشد، بر اساس نهی خدای تعالی در کتاب مجید که فرمود: و لایغتب... و این برای مکلفین یا مسلمین است، به جهت جواز غیبت کافر. در حالی که در سنت (حدیث) بیشتر، لفظ ناس و مسلم آمده و این دو لفظ با هم، همه را شامل می‌گردد، و در این استبعاد نیست، زیرا همانگونه که اخذ مال مخالف و قتل او جائز نیست، تجاوز به آبروی او هم جائز نمی‌باشد. سپس مقدس می‌گوید: به گمان من شهید در کتاب «قواعد» خود غیبت مخالف را جائز شمرده است، فقط از جهت مذهب و دین او و نه چیز دیگر».

«خدای تعالی در صدر آیه می‌فرماید: الذین امنوا... و آخر آیه، غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر مرده کرده است. و محقق ثانی در «جامع المقاصد» می‌گوید: (... حد غیبت همان است که در اخبار آمده، و آن این است که درباره برادرش چیزی بگوید که در او باشد و وقتی بشنود، از اینکه بازگو شده نگران شود...) و این نیز روشن است که خدای تعالی بین مؤمنان و نه غیر ایشان را عقد اخوت بسته است «انما المؤمنون اخوة» و چگونه اخوت بین مؤمن و مخالف متصور است، بعد از تواتر روایات و انباشتگی آیات، در وجوب دشمنی با آنها و برائت جستن از ایشان؟! پس باید از دو لفظ «ناس و مسلم» اراده «مؤمن» کرد، چنانچه در چهار خبر از آن تعبیر شده است...

«خلاصه آنکه اطاله کلام در این موضوع، چنانکه صاحب حدائق بدان پرداخته، تضييع عمر در واضحات است، زیرا حداقل چیزی که می‌توان در این باره گفت، جواز غیبت از متجاهر به فسق از ایشان است، پس آنچه را که ایشان برآند، اعظم انواع فسق بلکه کفر است، اما به حسب ضرورت، در بعضی از احکام با ایشان همانند مسلمانان رفتار می‌شود. و انشاء الله بیان خواهیم کرد که متجاهر به فسق، در آن فسقی که علناً انجام داده، غیبت ندارد، نه در فسقی که در خفاء کرده، (یعنی هرچه از فسقِ جهر او بگویند غیبت محسوب نمی‌گردد) و از اینجا است که فساد آنچه شهید گفته است معلوم می‌گردد. در هر حال، اختصاص داشتن حرمت غیبت به مؤمنانی که قائل به امامت دوازده امامند، ظاهر و مبین شد، نه غیبت کفار و مخالفین شیعه اثناعشری، اگر چه به انکار یکی از دوازده امام باشد.»

پایان کلام صاحب جواهر که مورد نظر است و در آن اشکالات عدیده مشهود است.

اشکال اول؛ اینکه می‌گوید: اختلافی در جواز هجو ایشان نیست... الی آخر.

ما می‌گوییم:

شکی نیست که عقل مستقلاً به حرمت هجو و سب و لعن حکم می‌دهد، و حکم به حرمت، ذاتاً از بدیهیات است، و هر کس به جواز آن، نسبت به مشرکان یا مخالفان (اهل سنت) فتوی داده، باید دلیل از کتاب و سنت و شارع بیاورد، و حال آنکه چنین دلیلی وجود ندارد، بلکه ادله کامله کافیه، صریح در نهی از این عملند. از آن جمله است قول خدای تعالی:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام ۱۰۸)

و آن کسان که غیر خدا را می‌خوانند ناسزا نگویند...

و نیز وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا

تردیدی نیست که «ناس» عام است و شامل جمیع بشر می‌شود، و سب و هجو و شتم هم قول حسن نیست، بلکه گفتار ناشایست و نامحمود است.

امیرالمؤمنین وقتی شنید گروهی از اصحابش مردم شام در لشکر مخالف را ناسزا می‌گویند، فرمود:

إِنِّي أكره لكم أن تكونوا سبّيين. ولكنكم لو وصفتهم أعمالهم و ذكرتم حالهم كان أصوب في القول و أبلغ في العذر. وقلتم مكان سبكم إياهم: اللهم احقن دماننا و دمائهم و أصلح ذات بيننا و بينهم و اهدهم من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله، و يرعوى عن العي و العدوان من لهج به. (نهج البلاغه خ ۲۰۶، پ ۱)

من دوست ندارم که شما از ناسزا گویان باشید و لکن چنانچه اعمال ایشان را وصف نماید و حالشان را یاد کنید در گفتار درست‌تر و در عذر رساتر است، کاش به جای ناسزاگویی به ایشان می‌گفتید: خداوندا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ کن و میان ما و ایشان را اصلاح فرما و آنان را از



گمراهی‌شان هدایت کن تا آن کس که نسبت به حق جاهل است آن را بشناسد، و آن کس که گویا به گمراهی و تجاوز است از آن فاصله گیرد.

و نیز قول خدای تعالی است که:

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (رعد ۲۲)
ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (مؤمنون ۹۶)

و این هم فرمانی است عام که کل را شامل می‌شود. آیا مخصصی سراغ دارند که نافی این عموم باشد؟! اگر نباشد، پس عموم آیه به حال خود باقی می‌ماند.

و اما اینکه حسان بن ثابت مشرکان را هجو کرده، هجاء او اصلاً متضمن سب و لعن و شتم نیست، بلکه فساد معتقد و اعمالشان را بیان کرده است. و اما دسته‌ی دیگر از آیات که مثبت مدعای ما هستند.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل ۱۲۵)

این دعوت نیز عام است و غیر مخصص که هم شامل لفظ می‌شود هم کتابت و بر عموم خود باقی است، چه دعوت شونده حاضر باشد یا غائب.

آیه دیگر: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (فرقان ۷۲)

ایذاء خلق و هتک حرمت و ظلم و ادخال نقص بر مردم مطلقاً حرام است. تعرض به مال غیر و جان و آبروی او هم حرام است! آیا دلیل مُحَلِّی بر این محرمات وجود دارد؟ محرماتی که عقل مستقلاً به قبح و فسادشان نظر داده است، حتی نسبت به مشرک و مخالف.

چنین فتوایی جمال انسانی و بشردوستانه اسلام را مشوه ساخته است، زیرا اولاً مبتنی بر دلیل نیست و ثانیاً نشأت گرفته از اغراض پلید و کینه ورزیهای زشت است، و چه دور است از دین عدلی که مصلح و هادی بشر است و نسبت به بندگان، رؤف و مهربان، و شارع آن، همچون پدری دلسوز و عطف، ارشاد اولاد خود را به سوی دین قویم و صراط مستقیم طالب است. در صورتی که هجو و شتم و سب و امثال اینها موجب دوری مردم از یکدیگر می‌گردد. اما زبان خوش و اخلاق نیکو و عدل و احسان، مردم را نزدیک می‌کند، و هرگز ناپاک همانند پاک، و سخت‌گیری همانند رأفت، و خشونت به مانند نرم‌خویی نمی‌باشد.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (آل عمران ۱۵۹)
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء ۱۰۷)

اشکال دوم: این است که می‌گوید: ظاهر در الحاق مخالفین به مشرکین است.

استدلال اول:

این است که کفر اسلامی و ایمانی یکی است. ما می‌پرسیم دلیل شما چیست که کفر اسلامی و کفر ایمانی یکی است؟! و بر پایه چه دلیلی حکم به کفر کسی می‌کنید که شهادتین گفته است؟! اگر به حقیقت راست‌گویید، چرا دلائل خود را از کتاب و سنت قطعیه ذکر نمی‌کنید؟! حال اگر براساس قول شما، بین دو کفر (اسلامی و ایمانی) تساوی برقرار باشد، آیا جرأت آن را دارید که در تمام احکام بین آنها تساوی برقرار سازید؟! شکی نیست که چنین سخنی نخواهید گفت. آیا سزاوار است کسی که مدعی تحقیق عمیق و استدلال دقیق در احکام است، اینچنین رطب و یابس و حق و باطل را بهم درآمیزد، و به فساد ناشی از آن توجه ننماید؟!!

اشکال سوم؛ می‌گوید: شاید هجاء آنها در منظر عام از افضل عبادت بندگان باشد... این سخن او هم از مهملات است و بی‌پایه و هیچ دلیلی از کتاب مجید و سنت قطعیه بر آن قائم نیست. همه آیات و نیز کلام مولی که پیش از این آوردیم مفید بطلان این نظر هم هست. آیا «لیت و لعل» از اساسیات استدلال است؟! شگفتا از اینگونه اثبات مدعا!

و باز از صاحب جواهر می‌پرسیم:

آیا اکثر اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که با او بیعت کردند و از او تبعیت نمودند، و در کنار او با اصحاب جمل و معاویه و خوارج مقابله و نبرد کردند، مگر معتقد به صحت خلافت شیخین و حتی بعضاً عثمان هم نبودند؟! با این حال امیرالمؤمنین پذیرای آنها گشت، و نه متعرض معتقدشان شد و نه متعرض خودشان، و آنان را تکفیر و تفسیق نمود. آیا وظیفه ما اقتداء و تأسی به او نیست؟! آیا نباید او را امامی دانست که باید مأموم او باشیم در عمل؟! آیا شما به دین خدا اعلم و به کتاب او اعراف از او یبید؟! آیا شما از او عملتان بیشتر و تقویاتان افضل است. و تازه شگفت این است که دعوی محبت او و اطاعت از او و تشیع او را دارید، اما اقوال و اعمال او را بدور افکنده اید!!

اشکال چهارم؛ می‌گوید: و اولی بر این، غیبت از ایشان است...

می‌پرسیم:

آیا سیره یکی از ادله شرعی نیست؟! و آیا ما منکران سیره در امامان شیعه علیهم السلام هستیم؟! این فقط روش کسانی است که بصیرتی به اوامر و اعمال امامان خود ندارند. آیا ائمه ما چنین روشی داشته اند؟! چه در گفتار و چه در عمل؟! گفتار و چه در عمل!؟

اشکال پنجم؛ می‌گوید: این عمل نزد ایشان از افضل طاعات است...

ما می‌گوییم:

طاعات عبارت از انجام کاری است که شخص بدان مأمور شده و اجتناب از کاری که از آن نهی گشته است. اکنون شما به ادله عقلیه و شرعیه ثابت کنید که غیبت و تهمت و سب و شتم مخالف و حتی مشرک و کافر از طرف شارع امر شده است. ادعاء بی‌پایه چه آسان، و اتیان معنی چه مشکل است!!

اشکال ششم؛ می‌گوید: ممکن است این ضروریات باشد تا چه رسد از قطعیات...

ما می‌گوییم:

چرا مطلبی را ادعاء می‌کنید که برایش دلیلی ندارید؟ آیا شایسته است چیز غیر قابل اثبات را از ضروریات مذهب قلمداد کنید؟! کدامیک از فقهاء مدعی ضروری بودن لعن یا سب یا شتم شده است؟! و چنانچه از ضروریات قلمداد می‌گشت، کتب علماء دین مملو از بیان این مطلب بود.

اشکال هفتم؛ و اما اینکه می‌گوید: از مقدس اردبیلی شگفت است...

می‌گوییم:

آیا این که مقدس اردبیلی هم، برحسب حکم عقول مستقله، تشخیص داده که حرمت ایزد خلق و شتم و غیبت از آنها از بدیهیات است، مثل حرمت جان و مالشان، شما را به شگفتی واداشته است؟! این روشن است که وقتی دلیل قاطعی بر استثناء حکمی وجود نداشته باشد، عموم برحال خود باقی می‌ماند. پس اینکه مقدس اردبیلی می‌گوید: ادله حرمت غیبت، عموم اهل اسلام، از شیعه و سنی را شامل می‌شود، کلامی صحیح است و هیچ ابهامی در آن نیست.



اشکال هشتم؛ و اینکه صاحب جواهر می گوید: شاید صدور چنین فتوایی از مقدس، حاکی از شدت ورع و پارسایی اوست...

می گوییم:

آری! چنین فتوایی نیاز به شدت تقدس و ورع ندارد، بلکه فقیه، هر که باشد، بر او حتم است که به مقتضای دلیل شرعی فتوی دهد و این از لوازم ایمان است، حتی اگر دارای تقدس و ورع شدید هم نباشد، و از مدعی تحقیق، قبیح است که محقق دیگری را تمسخر کند، آن هم به صرف مخالفتش با این مدعی در مسأله یا مسائلی، خصوصاً اگر فتوای او خالی از دلیل باشد.

اشکال نهم؛ اینکه می گوید: و این نیز معلوم است که خدای تعالی بین مؤمنان و نه غیر ایشان را عقد اخوت بسته است.

می گوییم:

هر کس به شهادتین اقرار نمود، هم مُسَلِّم است هم مؤمن، به یکی از دو اطلاق در هر دوی آنها. آیا به قول خدای تعالی توجه نکرده‌ای که فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا** (نساء ۱۳۶)؟! پس برادری بین فرقی مسلمانها ثابت است، و دلیل بر این مدعاء هم سیره امیرالمؤمنین علیه السلام است در بین همه مسلمانها که اهل شهادتین بودند، و چگونه برادری در میانشان نباشد و آیه شامل حالشان نگردد، با اینکه دینشان واحد، خدایشان واحد، کتابشان واحد، رسولشان واحد و قبله‌شان نیز واحد است. همه آنها نماز می گزارند، روزه می گیرند، حج می کنند، آنچه خدای تعالی در کتابش حرام یا حلال کرده است، همه به یک شکل حرام و حلال می دانند. البته این اهل سنت نبوده‌اند که نصب عداوت با اهل بیت علیهم السلام را کرده‌اند، ناصبیان دیگرانی بودند که خود را در میان اهل سنت جادادند. و ایشان از یاران و اعوان معاویه بودند که به سوی وی دعوت می کردند، و نیز کسانی بودند که بعد از معاویه بدعتها و خواهش‌های نفسانی او را تبعیت کردند. هر چه که بوده است امروز ما موظفیم گمراهان را هدایت کنیم، نه آنکه ایشان را بر عناد و معادات تحریض نماییم تا جایی که منتهی به جنگ و نبرد شود.

بر ما واجب است، به حکم کتاب خدا، با اهل ضلال جدال احسن کنیم تا کلام مفید واقع شود و اثر بگذارد و اصلاح کند، نه آنکه کینه‌ها را تهییج نماید، بلکه کلام ما و معاشرتمان با ایشان باید محو کننده هر تقابل و دشمنی باشد، چنانکه ائمه علیهم السلام در احادیث متواتره معنوی بر آن تأکید فرموده‌اند. از سوی دیگر معاشرت با ناصبیان هم باید نزدیک کننده باشد نه دور کننده. و حال آنکه سب و شتم و امثال اینها چیزی را نزدیک نمی کنند، بلکه موجب بُعد بیشتر و عمیق تر می گردد. «معاداة» به معنای عدم تبعیت از عقاید و اعمال ایشان است، و براءت به معنای بیزاری جستن از اعتقادات آنها است، نه شتم و نه هجو. پس اگر گمان می‌بری که معادات و براءت جستن، همین ناسزاگویی و هجو کردن است، پس باید آیات زیر بر آن دلالت داشته باشد:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل ۱۲۵)
فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (زخرف ۸۹)
وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم ۴)
وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (فرقان ۶۳)

اشکال دهم؛ اینکه می گوید: چه فاصله عمیقی بین او و بین خواجه نصیر و علامه حلّی است...

می گوییم:

نبرد مغول با مستعصم عباسی نه به امر خواجه نصیر بوده و نه به دستور علامه حلّی و نه بر اساس اراده

آنها. و در آن زمان هم کشتن مردم حکم شرعی نبوده است، بلکه تسلط ظالمی بوده است بر ظالمی دیگر
وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (انعام ۱۲۹)

با مراجعه به تاریخ، خواهی دانست که مغول هرگز تابع و مطیع خواجه نصیرالدین و یا علامه حلی نبوده‌اند. ما از صاحب جواهر می‌پرسیم: آیا شما به جواز قتل ایشان فتوی می‌دهید؟! پاسخ این است که: آری! فتوی می‌دهم. می‌پرسیم: آیا بر این فتوی دلیل شرعی قائم است؟ اگر دلیلی هست ارائه دهید. وحتماً دلیلی نخواهید داشت!!

اشکال یازدهم؛ غیبت از عامه

می‌گوییم:

پس شما هم معترفید که اگر غیبت شونده در دینش عادل غیر متجاهر به فسق باشد، غیبتش جائز نیست، و اگر متجاهر به فسق شد جائز است.

اشکال دوازدهم؛ اینکه می‌گوید: در بعضی از احکام با آنها معامله مسلمان می‌شود...

می‌پرسیم:

چه دلیل شرعی و تاریخی بر این مدعا قائم است که معامله امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان (مخالفان)، معامله با مسلمین، به حسب ضرورت بوده است، و اگر آیا چنین نبود با آنان آنگونه معاشرت نمی‌کرد؟! و این روشن است که قضیه بر این منوال نبوده است.

اشکال سیزدهم؛ اینکه می‌گوید: پس معلوم شد که اختصاص حرمت (غیبت و سب و شتم و لعن) در شأن مؤمنان قائل به امامت ائمه اثنی عشر است...

می‌گوییم:

بر اساس ادله مثبتیه از کتاب خدا و سنت قطعیّه متواتره، فساد اعتقاد، تماماً یا بعضاً، موجب نفی حرمت آبرو و جان و مال نمی‌گردد.

معنای لغوی «مباهته»

و اما در معنای «باهتوهم» چنین آورده‌اند: أَفْحَمُوهُمْ وَ أَسْكِنُوهُمْ بِالْحِجَابِ وَ الْمَجَادَلَةِ كِي يَلْتَقِمُوا حَجْرًا.

المنجد: بَهَتْ يَبْهَتْ، وَ بَهْتٌ يَبْهْتُ، وَ بُهْتٌ، بَهْتًا وَ بَهْتًا: دَهَشَ، سَكَّتَ مَتَحِيرًا.

بَهْتٌ، تَبْهِيْتًا وَ بَاهَتْ مُبَاهِتَةً، حَيْرَهُ وَ أَدْهَشَهُ بِمَا يَفْتَرِي عَلَيْهِ مِنَ الْكُذْبِ

بَهْتٌ يَبْهْتُ، بَهْتًا وَ بَهْتَانًا، افترى عليه الكذب

قاموس: بَهْتُ، بَهْتًا وَ بَهْتًا وَ وَ بُهْتٌ، دَهَشَ مَاخُوذًا بِالْحِجَّةِ وَ تَحَيْرَ

بَاهَتْ مُبَاهِتَةً: حَيْرَهُ بِكَذِبِهِ، آتَاهُ بِالْبُهْتَانِ.

دهخدا: مباهته، دروغ بافتن دروغ بستن و بهتان گفتن.

بَهْتٌ: حیران کردن، متحیر و سرگشته شدن / قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ / مدهوش شدن، عاجز

شدن و درمانده گشتن، دروغ بستن بر کسی.

المنجد: أَفْحَمُوهُمْ فَحَمٌ يَفْحَمُ فَحَمًا: لَمْ يَسْتَطِعْ جَوَابًا.

أَفْحَمُهُ: أَسْكَنَهُ بِالْحِجَّةِ فِي خُصُومَةٍ أَوْ غَيْرِهَا.

التقام حجر بلعیدن سنگ، سنگ در گلو گیر کردن از پاسخ دادن بازماندن و محکوم شدن.

فیض در وافی می‌گوید:



الْقَوْلُ فِيهِمْ يَعْنِي بِمَا تَشْبِهُهُمْ، یعنی گفتاری که از ایشان عیب جویی کند، والوقیعه؛ الغیبه: به معنای غیبت است، و «باهتوهم» یعنی با آنها مجادله کن و آنان را ساکت کن و کلامشان را قطع نما.
ما می‌گوییم:

در کتاب خدا هم آمده است: فَبَيَّنْتَ الَّذِي كَفَرَ (بقره ۲۵۸) یعنی آن کس که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه می‌کرد، بعد از مباحته و مجادله با ابراهیم مبهوت و وامانده از پاسخ مدلل شد. شیخ انصاری در جای دیگری تأکید کرده است که به ضرورت عقول و ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) دروغ حرام است، و بهتان، یعنی تهمت، قبیح‌تر و پر فسادتر از کذب مجرد است. احکام عقل نیز تخصیص بردار نیست. مضافاً بر اینکه مباحته مصدر باب مفاعله است و مفهوم آن جز میان دو نفر یا دو گروه متحقق نمی‌شود. و در لغت هم نمی‌تواند جز به معنای مجادله و محاجه باشد.

سپس آنکه قرآن ما را به روشهای حجاج و استدلال راهنمایی کرده است و می‌گوید: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل ۱۲۵). حکمت، برهان است، و موعظه حسنه خطابه است، و مجادله احسن، استدلال مبتنی بر قیاس است که از مقدمات مشهور و مسلم ترکیب شده و مفید تصدیق است، و حقیقت یا عدم آن منظور نظر نیست، بلکه مراد عموم اعتراف و تسلیم است، و غرض از جدل افحام و ساکت کردن کسی است که از درک مقدمات برهان عاجز است. هر یک از این موارد اختصاص به اهل خود دارد، و در علم میزان (منطق) میزان است. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید ۲۵). همین قدر از دلائل و حجج و براهین، برای اهل حق و استدلال عقلی کافی و مفید است.

و اما تهمت و بهتان و فحش و هذیان حربۀ عجوز و عاجز است و نه شیر بارز و قهرمان مبارز، و هر کس اهل برهان باشد کجا و چگونه ناچار می‌شود به تهمت و بهتان متوسل گردد. مثلاً در حق بدعت گزار بگوید: شاید او دزد یا زانی باشد! و آیا ممکن است تهمت را از مردم مخفی نگاه‌داشت تا بر حقیقت امر واقف نشوند؟! این نوعی از افتراء و اختلاق و دروغ بستن است. چنانکه شاعر عرب می‌گوید:

و مَهْمَا تُكُنْ عِنْدَ امْرِءٍ مِنْ خَلِيقَةٍ وَ إِنْ خَالَهَا تَخْفَى عَلَيَّ النَّاسُ تُعَلِّمُ

هر اخلاقی که در شخصی باشد، اگر گمان برد که می‌تواند آن را مخفی سازد، سرانجام دانسته می‌شود.

آری، هر گز چیزی از انسان مخفی نمی‌ماند، بلکه سر، منکشف، و امر، منقلب می‌گردد. و مردم به سوی بدعت گزار شتابان روی می‌آورند کَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُؤْفُضُونَ (معاراج ۴۳)، آنگاه است که بدعت گزار نزد ناآگاهان و نابخردان صاحب حق می‌گردد. وقتی بدانند که به ناحق مورد اتهام قرار گرفته و چه بسا شک مردم نسبت به بدعتهای او، به سبب تهمتهایی که بر او وارد ساخته‌اند، از میان می‌رود. بلکه آنچه واقع است به یقین بدل می‌شود و مصداق این مثل عرب می‌گردد که می‌گویند: اِسْتَوَقَّ الْجَمَلُ وَ اسْتَحَجَرَ الطِّينُ. و آیا نور نیازی به تاریکی دارد؟ و آیا وجود محتاج عدم است؟ و آیا لازمه شناختن حق حقیق و شایسته، میزانها و ارزشهای دیگر است؟! و آیا گسترش حق جز به ذات خویش است؟! و آیا تهمت چیزی جز تهمت بزاید؟! و آیا رواج صدق جز به صدق است؟! و آیا اثبات حق نیاز به کذب و افتراء دارد؟! جز این است که هرگاه حق ظاهر گردد باطل محو می‌شود. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب ۲۱). پس نتیجه می‌گیریم که «باهتوهم» به معنای محاجه و مجادله کردن با اهل بدعت است به نحوی که محکوم و ساکت گردند. و این محاجه باید با دلائل کافی و براهین شافیه باشد تا در فساد اسلام طمع نکنند.

شیخ انصاری در ادامه بحث خود می‌گوید:

مراقب باش که مؤمن را از مخالف تمیز دهی زیرا هجو مخالف به جهت عدم احترامش جائز است. و این نیز خلاف ما انزل الله است که فرموده: **وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا** (بقره ۸۳) و «ناس» عام است و مؤمن و کافر را شامل می‌شود. پس اهل کتابی که مال و جاننش حرام گشته، چگونه عرض و آبروی او مباح است و به چه دلیل شرف و عرضش بی‌حرمت می‌شود؟ و چگونه جرأت یافته‌اید به حق عدل افتراء بندید که او شتم، غیبت و تهمت ایشان را جائز شمرده است، با اینکه مخالف ضرورت عقول است. کما اینکه خود شیخ بر این امر اذعان دارد و اخبار نیز مؤید صریح قرآن است در حرمت شتم و هتک آبروی آنها. و این همه در شأن کافر است تا چه رسد به مؤمن مسلم موحد معتقد به قرآن و رسول.

نتیجه بحث

- ۱- پیامبری که برای ایجاد امت واحده و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت آمده، هرگز خود اقدام به ایجاد تفرقه بین امت نمی‌کند و گروهی را علیه گروه دیگر نمی‌شوراند.
- ۲- کتابی که در آیات خود، آحاد بشر خصوصاً پیروان خود را دعوت به صلح و امنیت و زبان خوش و کلام حق می‌نماید و همگان را از ناسزاگویی و فحاشی و انواع رذائل اخلاقی منع می‌نماید، هرگز اجازه ایجاد اختلاف بین امت واحده را نداده و آنان را ترغیب به ناسزاگویی و فحاشی و تهمت زدن به یکدیگر نمی‌کند و می‌گوید **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** (نساء ۸۲).
- ۳- ائمه هدی صلوات الله علیهم در دستورات مؤکد، که در روایات عدیده ضبط است، شیعیان خود را دعوت به شرکت در مجامع اهل سنت و همکاری و تعاون با آنها نموده‌اند و حتی امام صادق علیه السلام در روایتی از شیعه خواسته است زینت ائمه باشند نه ننگ آنها.
- ۴- امام در مقام بیان حکم، حق تقیه کردن ندارد والا از درجه عصمت و امامت ساقط می‌گردد.
- ۵- معنای «مباهته» «بهتان» نیست بلکه مجادله و محاجه است تا جایی که طرف مقابل محجوج و مبهوت گردد.
- ۶- گر چه مباهته، به معنای بهتان نیست ولی ساختار حدیث به گونه‌یی است که فسادش ظاهر و بارز است. به جهت مخالفت با نص و سیره. چون پیامبر هرگز فرمان به وقیعه و سب نمی‌دهد و خود نیز در حیات خود چه قبل از دعوت و چه بعد از آن، با مخالفان خود چنین روشی را اتخاذ ننموده است. **فاعتبروا یا اولی الابصار**

